

یوسف ادریس

یک جور اشتباه

ترجمه سید محمد حسین میرفخرائی
(مجموعه داستان)

www.ketab.ir



دانشگاه تهران

موسسه انتشارات

بیت

تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۰۰

تلفن: ۸۸۰۰۰۰۰

پست: ۱۹۸۳۱

سال انتشار: ۱۳۸۰

شابک: ۹۶۴-۹۶۴-۹۶۴-۹۶۴

این کتاب در فهرست کتابخانه ملی و فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی ثبت شده است.

شابک: ۹۶۴-۹۶۴-۹۶۴-۹۶۴ | ISBN: 978-964-964-964-9

www.ketab.ir | info@ketab.ir | 021-88000000

این کتاب در فهرست کتابخانه ملی و فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی ثبت شده است.



سرشناسه: ادريس، يوسف، ۱۹۲۷-۱۹۹۱ م. Idris, Yusuf • عنوان قراردادى: آيس كذلك. فارسى • عنوان و نام پديدآور: يك جور اشتباه: مجموعه داستان/ يوسف ادريس؛ ترجمه سيدمحمدحسين ميرفخرائى. • مشخصات نشر: تهران، نشرنى، ۱۴۰۳ • نوبت چاپ: چاپ اول، ۱۴۰۳ • مشخصات ظاهرى: ۱۲۰ ص • شابك: ۹۷۸-۶۲۲-۰۶-۰۶۵۷-۴ • وضعيت فهرست‌نويسى: فيبا • موضوع: داستان‌هاى كوتاه عربى - قرن ۲۰ م. Short sto- ries, Arabic-20th century • شناسه افزوده: ميرفخرائى، سيدمحمدحسين، ۱۳۷۰ - مترجم. • رده‌بندى كنگره: PJA۴۸۴۸ • رده‌بندى ديويى: ۷۳۵/۸۹۲ • شماره كتابشناسى ملي: ۹۶۹۵۲۶۵

قيمت: ۱۴۰۰۰۰ تومان



نشرنى

يك جور اشتباه

مجموعه داستان

يوسف ادريس

مترجم: سيدمحمدحسين ميرفخرائى

صفحه‌آرا: اصغر قلى‌زاده

چاپ و صحافى: پرديس دانش

چاپ اول: تهران، ۱۴۰۳، ۵۰۰ نسخه

شابك: ۹۷۸-۶۲۲-۰۶-۰۶۵۷-۴

نشانی: تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان رهی معیری، تقاطع خیابان فکوری، شماره ۲۰

کد پستی: ۱۴۱۳۷۱۳۳۷۱، تلفن دفتر نشر: ۸۸۰۲۱۲۱۴، تلفن واحد فروش: ۸۸۰۴۶۵۸۰۹-۹، نامبر: ۸۹۷۸۲۴۶۴

www.nashreney.com • email: info@nashreney.com • nashreney

© تمامی حقوق این اثر برای نشرنى محفوظ است. هر گونه استفاده تجارى از این اثر يا تکثیر آن، کلاً و جزئاً، به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصوير و انتشار الکترونيكى) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.



فهرست

۹	یادداشت مترجم
۱۷	گنج
۲۱	مورد چهارم
۳۵	کیف پول
۴۷	مردم
۵۳	مگر نه؟
۶۵	محال
۷۷	یک جور اشتباه
۸۷	عیادت‌کننده‌ها
۹۵	پیمان سینا
۱۰۳	نگاه
۱۰۵	شغل
۱۱۳	یک چیز دیوانه‌کننده

www.ketab.ir

یادداشت مترجم

آنچه در نوشتار حاضر می‌خوانید گزیده‌ای است از چیزهایی که این سو و آن سو درباره یوسف ادریس و زشته‌هایش دیده‌ام و خوانده‌ام. این گزیده‌ها را بهانه‌ای کرده‌ام برای اینکه بگویم ادریس و اثرش را چگونه یافته‌ام. این را همین ابتدا گفتم که خواننده منتظر متنی شسته‌رفته با سبکی و شکلی نباشد. البته کوشیده‌ام به آن دیده‌ها و خواننده‌ها سروسامانی بدهم و پریشان‌گویی نیفتم، اما خب، تعارف چرا؟ هرچه کردم، این نوشتار شبیه مقدمه‌هایی نباشد که معمولاً از مترجم‌ها انتظار می‌رود. هرچه هست، جا داشت خواننده گرامی این کتاب را زندگی و زمانه نویسنده‌اش کمی بیشتر بداند، و این چند خط با همین هدف قلمی شده است. بنیوی بیشتر امیدوارم خواندن این خرده‌نوشته‌ها مدخل خوبی برای خواندن خود کتاب باشد.

منهای کودکی

کودکی‌ام بد گذشت، یعنی راستش من اصلاً بچگی نکردم! در خانه مادر بزرگ فقیرم بزرگ شدم، جایی در روستای بیروم، در استان شرقیه. تنها بچه آن خانه من بودم؛ بقیه همه بزرگ بودند. برای همین هم نمی‌گذاشتند بچگی کنم. طوری با من رفتار می‌کردند که انگار من هم یکی از بزرگ‌ترها بودم، یکی مثل خودشان. مسئولیت‌هایی به دوشم می‌گذاشتند و اگر کوتاهی می‌کردم تنبیهم می‌کردند... خوشبختی در زندگی‌ام کم بود.^۱

۱. نقل قول از یوسف ادریس، برگرفته از مجله المَجَلَّة، شماره ۱۶۹، سال ۱۹۷۱.

نمی‌دانم ادریس خوشبختی را چه می‌دانسته. هر چه هست، از کنار این اعتراف نباید به سادگی گذشت. باید آن را به خاطر سپرد. ساده و سراسرست بگویم: این احساس قرار است بن‌مایهٔ خیلی از نوشته‌های او شود. ادریسی که در داستان‌های این کتاب می‌بینیم، روایتگر همین کمبود خوشبختی و حکایتگر حرمان است. اما به نظر می‌رسد این انتخاب اوست و این‌طور نیست که از سر ناچاری چنین کرده باشد. این‌طور که پیداست، او اهل اندوه‌گزاری است اما تن به اندوه‌زدگی نمی‌دهد.

چخوف: رب

از خودم بر بیده: «می‌تونی بدون طبابت هم زندگی کنی؟»

پاسخ: بیت بود.

اما دومین پرسش: بدون نوشتن چطور؟ بدون نوشتن می‌تونی زندگی کنی؟»

پاسخ: «فکرش رو هم کن.»^۱

با همین پرسش‌وپاسخ درونی، که ادریسی روان‌پزشک اندک‌اندک از جهان پزشکی فاصله گرفت و جای پای خود را در دنیای ادبیات محکم کرد. ادیب سرشناس مصری، دکتر طاهها حسین، دربارهٔ این تصمیم حسین می‌گوید:

اگر به زندگی این ادیب جوان نگاه کنیم، می‌بینیم همه چیز مهیای آن است که از کوشش ادبی و کارهایی از این قبیل دست بشوید. سرانجام امری دیگر شود. این کارهای دیگر هم نه کم‌سودتر از ادبیات‌اند و نه لذت کمتری برای دل و اندیشهٔ او به همراه دارند. او در آغاز جوانی مشغول آموختن پزشکی شده و در درس و تحصیل خود نیز جدیت به خرج داده است. پس از مدتی هم دانش‌آموخته شده و رخت پزشکی بر تن کرده است. اما چه می‌شود کرد، که ادبیات گاه چنان برمی‌انگیزاند و چنان بر دل‌ها حاکم می‌شود که کمتر کسی در خود توان ایستادن در برابرش را می‌یابد.^۲

۱. نقل قول از یوسف ادریس، برگرفته از مستند شبکه الجزیره با عنوان یوسف ادریس، عَزَابُ الْقِصَّة.

۲. برگرفته از مقدمهٔ طاهها حسین بر کتاب جمهوریة قُرَحَات، اثر یوسف ادریس.

این البته جابه‌جایی بی‌سابقه‌ای نبود. پیش از او نیز نامدارانی چون آنتون چخوف و میخائیل بولگاکف چنین کرده بودند. ادريس هم، مثل آنان، از آنچه در حرفه پزشکی دست‌گیرش شده بود دست‌م‌مایه‌ای ساخت برای داستان‌نویسی و روایتگری. پس شاید براه نباشد اگر بگوییم همین تجربه‌ها بود که باعث می‌شد «واقع‌گرایی» نخستین انتخاب او باشد. در داستان‌های ادريس گاه با ریزه‌کاری‌هایی مواجهیم که بعید است چیزی جز زندگی واقعی از پس آفریدنشان بریاید.

زبان دورافتادگان

ادريس بی‌گمان داستان‌سرای کوچه و بازار است. او که برآمده از خانواده‌ای «معمولی» است، ترجیح می‌دهد به جای سروکار داشتن با عالی‌جاهان و زورمندان، با مردمان عادی سروکله بزند. البته این به‌هیچ‌وجه به‌معنای عامیانه‌گرایی یا تنزه‌جویی و گریز از سیاست نیست، اما او در طولایی در سیاسی‌اندیشی و سیاست‌ورزی دارد و هیچ‌ا‌با ندارد از این که قصه‌ای سرآورد سیاسی بنویسد، اما در چنین داستانی نیز می‌کوشد از دورافتادگان خبر بدهد. آنان را از حاشیه به متن بیاورد، نه اینکه به مرکز‌نشینان اجازه بدهد روایت را مال خود کنند. به همین خاطر است که در چنین نوشته‌هایی کمتر گرفتار کلیشه‌ها شده و کوشید است استقلال فکری خود را پاس دارد.

هم‌ازاین‌روست که نوشته‌های او آکنده از واژگان و تعابیر مصرمان مصری است و گفت‌وگوی شخصیت‌ها نیز به زبان عامیانه آمده است. ادريس نخستین مجموعه داستانی خود را مطابق با زبان مردمان عادی، اَرْخَص لِيَالِي می‌نامد و زمانی که طاها حسین به او تذکر می‌دهد که شایسته نیست از عربی فصیح فاصله بگیرد و باید واژه «لِيَالِي» را براساس قواعد عربی به‌شکل «لِيَال» بیاورد، ضمن مخالفت، چنین می‌گوید:

زبان عامیانه ما غنی است و نمودار شخصیت‌هایی است که آن را به کار می‌برند. برای همین لازم است ما هم از آن در نوشتار استفاده کنیم.

ستیز با دست‌درازان

اما همراهی ادريس با مردمش در زبان متوقف نمی‌ماند. او که خود حدود شش ماه در نبرد مردم الجزایر با فرانسه استعمارگر شرکت جست و مجروح شده است، هنگامی که بریتانیا به خاک کشورش دست‌درازی می‌کند می‌کوشد دست استعمارگر را با قلمش قلم کند. او جابه‌جا در نوشته‌هایش سیاست‌های استعماری را تقبیح و تحقیر می‌کند و، با مانند کردن هرگونه استعمار به چپاول و وحشیگری، خوانندگان را به مخالفت با مظاهر توسعه استعمارزده دعوت می‌کند. ادريس حتی پدیده‌ای چون جنگ سرد میان ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی را نیز با بررسی آثار آن بر مردمان دیگر کشورها بررسی می‌رساند.

رفتن دست‌درازان به آتش می‌گیرد، نمی‌تواند بنشیند و تماشا کند.^۱

با همین مناسبت است که گاه مدت‌ها دست از داستان‌نویسی برمی‌دارد و با نوشتن در مطبوعات دست‌به‌کار می‌شود. با بدخواهان می‌شود.

آویخته به پرده کعبه

رابطه ادريس با داعیه‌داران دین در جامعه مصر تعریفی ندارد. مناقشات تندوتیز او با شیخ محمد متولی شعراوی، خطیب برجسته مصر در سال‌های نیمه دوم قرن بیستم، همچنان زبانزد است. نیز کسانی گواهی داده‌اند که برخی اسلام‌گرایان افراطی مصر چندین بار به‌روش‌های گوناگون او را تهدید کرده‌اند. با این همه، به نظر می‌رسد او هم، مانند بسیاری از هم‌قطاران خود در میان اصحاب نیشه چپ، نتوانسته است در نهایت میان خود و دین نسبت روشنی برقرار کند.

سال ۱۹۷۸ با هم به عمره رفتیم. به کعبه که رسیدیم، ادريس دست برد و پرده خانه خدا را گرفت. بعد به شدت گریه کرد، طوری که انگار قبل از آن گریه نکرده بود! من همین‌طور هاج‌وواج مانده بودم. آیا این همان یوسف ادريسی بود که در جوانی اش مارکسیست بود؟ پس چرا این‌قدر پشیمان و ضعیف به نظر می‌رسید؟ همین‌طور آویخته به پرده ماند، بدون اینکه کوچک‌ترین چیزی بگوید. بعد از مدتی رو به من

۱. نقل قول از یوسف ادريس، برگرفته از مصاحبه‌نامه یوسف ادريس با روزنامه الأهرام در تاریخ ۴ مه ۲۰۱۸.

کرد و گفت «به هیچ کس نگو چی دیدی» و من در تمام این سال‌ها این راز را پنهان نگه داشتم، اما حالا می‌بینم در برابر کسانی که او را متهم به الحاد می‌کنند، ناچارم آن را فاش کنم.^۱

نقار با نجیب

وقتی نجیب محفوظ جایزه نوبل را برد، ادريس به شدت عصبانی شد. او ابایی نداشت از اینکه آشکارا بگوید محفوظ به خاطر موضع‌گیری‌های سیاسی‌اش درباره اسرائیل و تأیید پیمان کمپ‌دیوید برنده این جایزه شده. یوسف ادريس بلد نبود حرف دلش را و احساسش را قایم کند. او نمی‌توانست مخفی کند که تا چه اندازه به محفوظ حسودی‌اش می‌شود. ادريس واقعاً خودش را شایسته نوبل می‌دانست و معتقد بود به خاطر مسائل سیاسی‌اش که از این جایزه محروم مانده.^۲

باید گفت چنین روایتی با گزارش‌هایی که شماری از آشنایان و دوستان ادريس درباره برخی نموده‌های خودشیفتگی رتبه‌مزا جی او داده‌اند هم‌خوان است و از این رو پذیرفتنی می‌نماید. با این حال، دکتر نسمة یوسف ادريس، فرزند نویسنده، چنین می‌گوید:

یک هفته‌ای بود که مرتب کسانی به خانه ما می‌آمدند و پدرم به عنوان تنها برنده احتمالی نوبل در جهان عرب گفت‌وگوهای ضبط می‌کردند. برای همین هم بود که وقتی نام نجیب محفوظ اعلام شد، پدرم احساس کردم او خیانت شده. با این حال، با محفوظ تماس گرفت و به او تبریک گفت. هر چه باشد، آن‌ها با هم دوست بودند.^۳

۱. نقل قول از سلیمان حکیم، نویسنده و منتقد مصری و از دوستان ادريس، برگرفته از مصاحبه حکیم با روزنامه صَوْتُ الْأُمَّةِ در تاریخ ۱ اوت ۲۰۱۷.

۲. نقل قول از غاده سمان، برگرفته از یادداشت او در روزنامه أَلْقَدُشُ الْعَرَبِيَّةِ در تاریخ ۱۳ مارس ۲۰۲۰.

۳. نقل قول از نسمة یوسف ادريس، برگرفته از مصاحبه او با روزنامه الْأَهْرَامِ در تاریخ ۴ مه ۲۰۱۸.

پنجره‌ای رو به پایان

از غاده سمان تا فرزندان ادریس، کسانی گزارش کرده‌اند که، در ماه‌ها و روزهای آخر، این نویسنده را غرق در تنش‌های گوناگون روحی و روانی می‌یافته‌اند. روان‌پزشک سال‌های دور، چنان‌که دوستانش می‌گویند، در ماه‌های منتهی به مرگ با مصرف افراطی قرص‌های آرام‌بخش در جست‌وجوی لختی آسایش بوده است. نسمه روزهای پایانی پدر را چنین به تصویر می‌کشد:

یک روز موقع بلندشدن از خواب سرش محکم به پنجره خورد، طوری که کار به خون‌ریزی داخلی کشید. او را به بیمارستان بردیم و در آنجا پزشکان تصمیم گرفتند به انگلستان اعزامش کنند. در انگلستان، بعد از یک عمل جراحی دقیق روی مغز، سه روز در بیمارستان بستری بود و دوران نقاهتش را می‌گذراند. ما همه گمان می‌کردیم که ماجرا ختم به خیر شده و او سلامت را باز یافته. اما سرنوشت نظر دیگری داشت. هفتی بعد، در همان بیمارستان، پدر از دنیا رفت.^۱

درباره این کتاب

کتاب حاضر مجموعه‌ای است از ده داستان به قلم یوسف ادریس (۱۹۲۷-۱۹۹۱)، پزشک و نویسنده نامور مصری. چهار داستان نخست برگرفته از کتابی است با عنوان *آلیس گڈلک؟* (مگر نه؟) و چهار داستان بعدی را از کتاب *لُغَةُ الْآبِي* (آبی زبانه درد و آه) برگزیده‌ام. داستان نهم در کتاب *أَرْحَصُ كِيَالِي* (بی‌مایه‌ترین شب‌ها) آمده و بالاخره داستان دهم را نیز می‌توان در کتاب *آخِرُ الدُّنْيَا* (سرانجام جهان) یافت.

چنان‌که در صفحات پیشین آمد، گفت‌وگوهای متن اصلی به زبان عامیانه مصری بود. نیز شماری از اشارات فرهنگی اجتماعی نیازمند نوعی رمزگشایی بود. این‌ها بر دشواری ترجمه می‌افزود. برآمدن از پس این دشواری‌ها جز با کمک دوست مصری فرزانه‌ام، عمر شعراوی، شدنی نبود. قدردان اویم و آرزومند دیدارش.

۱. نقل قول از نسمه یوسف ادریس، برگرفته از مصاحبه او با روزنامه *المصريُّ الیوم* در تاریخ ۲۵ دسامبر ۲۰۱۸.

استاد نازنین و مترجم چیره‌دست، جناب رضا رضایی، در جلساتی که شمار آن سرآخر از دستم دررفت، صبورانه بخش‌هایی از ترجمه را از نظر گذراند و برای بهبود متن پیشنهادها و توصیه‌های ارزنده‌ای طرح کرد. سپاسگزار اویم و منت‌دارش.

از همه دست‌اندرکاران نشر نی هم ممنونم، به‌ویژه از مدیر محترم و پیشکسوت، استاد جعفر همایی، که بار دیگر به این نوقلم اعتماد کرد. عمرش دراز باد.

سید محمدحسین میرفخرانی

زمستان ۱۴۰۲

www.ketab.ir